

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چون این حدیثی که قال لا تبع ما لیس عندک را این جریان بود این را گفتیم یک مقداری از مصادر یک مقدار فعلا کمی از مصادر اهل سنت و برای آشنایی شما با این مطالب اولاً آن مطلبی را که راجع به عبدالله پسر عمرو عاص عرض کردم که می گوید من نوشتم عن رسول الله این من از این نصب الرایه ، نصب الرایه بسیار کتاب خوبی است فقط حیف که ناقص است ، نصب الرایه یکی از علمای حنفی است و انصافاً احناف معروفند که اهل حدیث نیستند اصلاً کارهای حدیثی نمی کنند چون اهل قیاس و این حرفها هستند اهل حدیث اما یک محدث بزرگواری است زیلع در نزدیکی های باب المندب است در دریای سرخ است طرف آفریقا به ذهن من الان طرف آفریقا است ایشان حافظ زیلعی برای آنجاست اما مرد ملایی است و اگر آقایان می خواهند روی حدیث اهل سنت ارزیابی آنها آشنا بشوند یک مقداری روی این کتاب کار بکنند خیلی فواید دارد انصافاً این کتاب برای

اما فقط این نصب الرایه فی الاحادیث الهدایه ، هدایه مرغینانی که الان هم هست این هدایه الان هم کتاب های درسی است نزد اهل سنت تقریباً شبیه لمعه ماست متن لمعه خیلی متن موجزی است الهدایه ، آن وقت شروح و حواشی و اینها زیاد دارد خیلی شروح دارد شاید من مثلاً متن هدایه را با هشت تا شرح دارم علی ای حال یکی اش هم فتح القدر لعاجز الفقیر خیلی شروح دارد و الان کتاب درسی است من یک وقتی هم مدینه بودم دیدم یک کسی دارد بچه ها را درس می دهد گفتیم چیست ؟ گفت هدایه مرغینانی .

غرض اینکه ایشان احادیث هدایه را فقط تخریح کرده است . کل احادیث را

یکی از حضار : نزد خودمان هم کتاب درسی است .

آیت الله مددی : نزد ما ؟ در سیستان بله . هدایه شیخ صدوق درسی نیست که . هدایه در نحو که صمدی و هدایه .

علی ای حال در سیستان هم در ایران هدایه را می خوانند ، هدایه را در ایران اهل سنت در ایران هم همین هدایه خیلی .

ایشان اگر تمام کتابها را انجام می داد خیلی نافع بود انصافاً برای اینکه آقایان بخواهند آشنا بشوند با روایات اهل سنت خوب من

شاید ۳ - ۵۲ سال است که با این کتاب مانوس هستم دیگر انصافاً برای آشنایی با کیفیت تخریح احادیث خیلی موفق است . البته بعدها

زیاد به نظرم متوفای هفتصد و خورده ای است ۷۶۲ .

علی ای حال اما بعدها نوشتند و غیر از ایشان اما اینها خیلی می گویم با اینکه احناف خیلی معروف نیستند در حدیث. این روایت را ببینید آقا در این کتاب جلد ۴ صفحه ۱۹ آورده به عنوان طریق آخر اخرجه النسائی فی سننه فی کتاب العتق به یک مناسبتی عن عطاء الخراسانی عن عبدالله بن عمرو عاص اینجا آن سند چیز نیست ها عمرو بن شعیب نیست این عبدالله خراسانی، عطاء خراسانی عن عبدالله بن عمرو عاص قال یا رسول الله انا نسمع منک احادیث حالا آن زمان هم احادیث می گفتند یا کلمات می گفتند افتادن لی ان نکتبها عرض کردم که کتابی داشت این حدیث به نحو حدیث روشن می کند قال علیه السلام نعم بعد یک حدیثی دارد که قریش من را منع می کنند می گویند رسول الله بشر است ایشان فرمود لا یخرج من ها هنا الا الحق آن غیر از این است این اصلش است.

فکان اول ما کتب ببینید من چون چند دفعه عرض کردم سندش را می خواستم برای شما بخوانم فکان اول ما کتب کتاب النبی الی اهل مکه که در همین جا هم دارد الی اهل حرم بله لا یجوز شرطان فی بیع واحد عرض کردم این چهار تا این اول ما کتب است خوب فتح مکه هم در سال هشتم است لا یجوز شرطان فی بیع واحد.

عرض کردم این متن هم شرطان داریم هم بیعان فی بیع واحد و لذا در کتاب دعائم الاسلام بیعتین فی بیع واحد بیعان فی بیع ... بعد می گوید و احتمالا مراد شرطان باشد و این هم هست این هم نهی شده این دو جور است در نسخه ای که ما از کتاب عمار داشتیم شرطان بود. در دعائم الاسلام بیعان بود، دعائم الاسلام می گوید به یک معناست.

ولا بیع و لا سلف جمیعا و لا بیع ما لم یضمن این یکی درش لیس عندک را ندارد و من کان مکاتبا علی مائة درهم فلان بله قال النسائی هذا خطأ وعطاء هو الخراسانی لم یسمع من عبدالله ولا اعلم احدا ذکر له سماعا منه ورواه ابن حبان فی صحیحته در صحیح ابن حبان. این صحیح ابن حبان یک کتابی است که خیلی مغلق است و تا مثلا ۲۰ سال قبل ما همیشه از ابن حبان اگر خود من نقل می کردم از این کتاب بود تا ۵۰ سال قبل هم از این کتاب نصب الراية چون چاپ نشده بود.

بعدها یک کتاب الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبان من دارم آن نسخه را آمد این کتاب چون خیلی مشوه است مرتبش کردند از نظر ابواب فقهی احسان چاپ شد که من هم دارم اخیرا شنیدم خود نسخه ی صحیح را پیدا کردند ابن حبان آن را دیگر من ندارم نخیر. علی ای حال تا حالا ما از این نقل می کردیم.

فی النوع السادس و الستین اینها را خودش حالا، و رواه الحاکم فی المستدرک وسکت عنه هیچ چیزی نگفته است و رواه محمد بن الحسن فی کتاب الآثار شاگرد ابو حنیفه و فسرده قال اما این دیگر حالا آن وقت تفسیر.

و اما حدیث حکیم بن حزام که عرض کردم البته معروفتر همان لا تبع ما لیس عندک است فرواه الطبرانی فی معجمه حدثنا فلان نمی خواهم دیگر اسمها را بخوانیم بله عن محمد بن سیرین این اصلا ربطی به آن عمرو عاص ندارد پسر عمرو عن حکیم بن حزام ، فکر می کنم محمد بن سیرین حکیم را درک نکرده باشد الان در ذهنم نیست فکر می کنم .

قال نهانی رسول الله عن اربع خصال فی البیع احتمالا این هم در همان فتح مکه است عن السلف و بیع والشرطین فی بیع نه بیعین و بیع ما لیس عندک . این معروف به حکیم بن حزام است و عن ربح ما لم یضمن والحدیث فی الموطئ لکن بلاغ ، بلاغ به اصطلاح ما می گوئیم الان فعلا تعلیق این طوری است قال ابو مصعب اخبرنا ، ابو مصعب راوی کتاب موطئ است ، اخبرنا مالک انه بلغه ان النبی نهی عن بیع و سلف ، این در کتاب بخاری هم هست به آن می گویند بلاغات بلاغ اصطلاحشان این است ما الان می گوئیم مرسل ما اصطلاح مرسل را به کار می بریم آنها اصطلاح بلاغ آن وقت در کتابهای حدیثی مفصلی که بعد دارند سعی کردند بلاغها را هم موصولش بکنند سند برایش پیدا بکنند مثلا بخاری مرسل نوشته بلغه ان النبی ، یا موطئ آن وقت اینها عده ای هم گفتند نه چون مالک امام است ما قبول می کنیم من این را توضیح چند مرتبه عرض کردم .

در قرن اول و دوم حدیث را از زاویه ی فقاہت نگاه می کردند چون یک فقیهی نقل کرده گفتند اعتماد کرده قبول می کردند اما در قرن سوم که بحث نگاه کردند گفتند مرسل است این حدیث از زاویه ی حکایت است . اگر حدیث از زاویه ی حکایت شد می شود مرسل لذا بعدها عده ای از کتب اصلا کتب حدیث یک مقداری بعدها بحثهایشان این است مثلا بلاغات مالک بلاغات بخاری دقت کردید اصطلاحشان است به حساب ، این برای این جهت .

در کتاب دعائم الاسلام از این چهارتا یا از این سه تا فقط فی بیع واحد را نقل کرده آن وقت یک نکته ای یک احتمال دادیم که ایشان تلخیص کرده این یک احتمال است یک احتمال دیگر دارد که اصلا شاید آن خودش یک حدیث مستقلی بوده خوب دقت کنید ، وقتی می خواهند تحقیق بکنند مثلا می گویند این بیعین فی بیع این حدیث عبدالله عمرو عاص است لکن یکی اش از چهارتا یکی اش را آورده است نه ممکن است یک حدیثی مستقلا همان یکی را آورده دقت کردید این هم ما داریم ها ، یعنی حواس آنها جمع بوده من حدیث عبدالله را قبول نکردم لکن حدیث این آقا که یکی را آورده قبول کردم ملتفت شدید چه می خواهم بگویم .

مثلا همین جا حدیث آخر عن ابی سلمه عن ابی هریره صفحه ی ۲۰ این کتاب قال ان النبی نهی عن بیعین فی بیعین این همانی است که دعائم الاسلام آورده است ما دیروز می گفتیم دعائم الاسلام یکی از آن چهارتا را آورده است لکن این ملازمه ندارد می خواستیم این را توضیح بدهم ممکن است دعائم الاسلام این یکی را فقط قبول کرده است . نمی دانم روشن شد ؟

در آن حدیث ۴ تا آمده بیعتین فی بیعین یا شرطین فی بیعین اما در این حدیث فقط یکی اش آمده اگر در دعائم الاسلام یکی اش آمد این معنایش نیست که تلخیص کرده یا آن حدیث را تصنیف کرده نه معنایش این است که این حدیث دیگر را دیده این را قبول کرده این حدیث که رسول الله فرمود نهی عن بیعتین فی بیعین این را ترمذی دارد و قال الترمذی حدیث حسن صحیح این اصطلاح ترمذی است چون اصطلاحا حسن غیر از صحیح است لکن ترمذی گاهی بین هر دو جمع می کند بلکه بالاتر گاهی می گوید حدیث حسن صحیح گاهی می گوید حدیث صحیح حسن این هم بحث دارند اهل سنت و به نظرم تمام اینها محل بحث است حسن صحیح با صحیح حسن ، که آیا مراد ایشان از این دو تعبیر یکی است یا نه ؟

یکی از حضار: در همین موضوع است ؟

آیت الله مددی: نه روایت دیگر

یکی از حضار: پیامبر می فرمود بیعین فی بیع ، بیعتین شاید مربوط به بیعت با کسی باشد .

آیت الله مددی: نه اینجا بیعتین را گرفتند به معنای خود بیع

و این تفسیرش بعد در صحیح ترمذی دارد عرض کردم عده ای از علمای اهل سنت مثلا همین سنن ترمذی را حالا صحیح هم به آن می گویند اسمش سنن ، کتاب سنن ترمذی را بر بقیه حتی بر بخاری ترجیح می دهند چون ارزیابی می کند ، یکی از نکاتی که در ترمذی هست که در بقیه نیست می گوید حدیث حسن حدیث صحیح یا می گوید فقط از این وجه پیدا کردم بعد هم اسانید دیگر ورواه فلان و فلان و فلان دارد نمی برد ذکر نمی کند اما دارد کسانی که شروح بر ترمذی نوشتند حتی همین اواخر دارند تحفة الاحوزی فی شرح صحیح ترمذی آن تمام روایات و نکات فنی کتاب را استخراج کردند .

وقال وفسره بعض اهل العلم ، همین معنا در دعائم الاسلام آمده بیعتین فی بیعین یعنی به این معنا بگوید نقدا ۱۰۰ هزار تومان نسئتا تا ۶ ماهه ۱۲۰ هزار تومان ، رسول الله فرمود این جور بیع نباشد یعنی این جور نباشد یعنی چه یعنی این را بگو ، بگو نقدا این قدر اما وقتی معامله می خواهی واقع بکنی بگو نقدا خریدم ۱۲۰ تومان تردید نگذار چون اگر تردید گذاشتی می گوید آقا خیلی خوب بگیر تا پولم را بده ۱۰۰ تومان می گوید نه من مرادم بعد از دو ماه می دهم خوب این غرر است دیگر معلوم است حل اختلاف می شود .

بله و نسئتا بعشرین ولا يفارقه علی احد البیعین خوب دقت کنید و لا يفارقه یعنی وقتی که می خواهد بیع را امضاء بکند یکی شان را بگوید ، بگوید نسئتا فروختم یا نقدا اشکالی ندارد بگوید نقدا کذا نسئتا کذا اما بیع با این واقع نمی شود بعد بگوید نقد خریدم کذا یک طرفه اش بکند این لا يفارقه معنایش یک طرفه اش بکند یا نقد یا نسئته فاذا فارقه علی احدهما فلا باس اذا كانت العقدة علی احدهما .

وقال الشافعی معناه ان يقول ابیعک داری هذه بكذا علی ان تبیعنی غلامک بكذا در روایات ما هم دارد این را الی آخر کلام که دیگر الان نمی خواهم بقیه‌ی مطالب ایشان را بخوانیم . این یک مقداری از حدیث بود و آن وقت چون این مساله همین طور که عرض کردم نکاتی داشته یک قصه‌ی لطیفی را در اینجا نقل می کند آن حدیث را هم می خوانیم آن حدیث به اصطلاح

یکی از حضار: اسم کتاب چیست استاد؟

آیت الله مددی: اسم کتاب نصب الراية در احادیث الهدایة ، این جلد چهارم است .

تصادفا این جلد چهارم بالخصوص خیلی صفحات اوائلش این دو تا ملزمه به قول عربها آن دو تای اولش خیلی چپه چاپ شده یعنی متن کتاب آمده در چیز به اصطلاح در فهرست ، فهرستش در متن آمده لذا خود ما را هم متحیر کرده کیفیت رجوع به این کتاب البته فقط همین ۳۲ صفحه‌ی اولش است اینطوری است بعد درست می شود .

ببینید این حدیث را می خوانیم روی ان النبی ، این صفحه‌ی ۱۷ جلد ۴ است ، بله این در خود کتاب نهاییه است روی ان النبی نهی عن بیع و شخص از آن چهارتا یکی شان وقت رواه الطبرانی فی معجمه الوسیط ایشان کبیر و وسط و صغیر ، صغیر هم به نظرم دارد الان در ذهنم حضور ذهن ندارم . بعد سند را می آورد از عبدالوارث بن سعید قال قدمت مکه آمدم مکه فوجدت بها ابا حنیفة وابن ابی لیلان ، عبدالرحمن ابی لیلان از بزرگان تابعین هم هست وابن شبرمة ، عبدالله بن شبرمة از بزرگان فقهای عراق هر سه هم عراقی هستند تصادفا هر سه در مکه بودند فسالت ابا حنیفة عن رجل باع بیعا وشرط شرطا همان قاعده‌ی المؤمنون عند شروطهم نزد ما صحیح است آنها صحیح نمی دانند و شرط شرطا فقال البیع باطل والشرط باطل

این همان قاعده‌ی معروف نزد ما که شرط باطل مبطل هم هست ، بحثی داریم که اگر شرط باطل بود مبطل عقد هم هست یا نه ابو حنیفة می گفت مبطل عقد هم هست اگر شرط باطل شد مبطل عقد هم هست البیع باطل و الشرط باطل ثم اتیت ابن ابی لیلان فسالته فقال البیع جائز والشرط باطل آمد بین این سه نفر فقیه عراق به قول خودش سوال کرد آن گفت بیع درست است اما شرط باطل است اما آن چون المؤمنون عند شروطهم را قبول نداشت اما بیع فاسد نمی شود و الشرط باطل ثم اتیت ابن شبرمة فسالته فقال البیع جائز والشرط جائز که ما هم فتوایمان همین است اگر فروخت و شرط کرد هم بیع درست است هم شرط است الا شرطا خالف کتاب الله الا آن قسمت روشن شد؟ ثم اتیت ابن شبرمة فسالته فقال البیع جائز والشرط جائز من می خواستم بگویم که چطور مقایسه‌ی بین سه تا فقیه در حالی که پیدا کرد در شهر مکه فقلت یا سبحان الله ثلاثة من فقهاء العراق اختلفوا فی مسألة واحدة عرض کردم از بعد از سال ۵۰ این اختلاف فقهاء طبیعی

چرا چون تا وقتی که خلفای راشدین بودند هم سیاست دست آنها بود هم فقاهاست اگر حکم می کردند به یک چیزی باید اجرا می شد از زمان معاویه که بنا شد مثلا ملوکیت باشد دیگر نه فقه از دامنه ی سیاست جدا شد لذا فقه که جدا شد فقهاء مجال پیدا کردند آراء مختلف این را به عنوان یک ارتکاز همیشه در ذهنتان باشد .

فایت ابا حنیفه فاخرته که آقا آن دو تا این جور گفتند تو این جور گفتی حالا یک نفر گفته بود ، فاخرته فقال ما ادری ما قالا من نمی دانم که آنها چه گفتند ببینید نمی گوید آنها بیخود کردند غلط کردند حرف نا مربوط زدند مثل ما که الان متعارف است ما ادری ما قالا چرا این حرف را زدند ما ادری حدیثی عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده این همین صحیفه ی عبدالله بن عمرو است چون این عمرو بن شعیب ۱۱۸ وفاتش است ابوحنیفه آن وقت زنده بود ، ابو حنیفه علی المعروف هم عمر امام صادق است ۱۸۰ غیر از این هم گفته شده متولد ۱۸۰ است این زمان امام صادق ایشان فوت می کند فحدیثی عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی انه نهی عن بیع و شرط .

این نهی را به هر دو زده هم به بیع زده هم به شرط روشن شد ؟ این حدیث عبدالله بن عمرو است که الان گفتم برای شما دو سه روز شرح می دادم صحیفه ی صادق خلی روشن شد . ابو حنیفه ، آن وقت حدیث را این طور فهمیده نهی اولاً نهی در معاملات را معروف این است که ایشان نهی در معاملات را علامت صحت می داند و خیلی هم عجیب است نزد ما معروف است از عالمان معاصر ما هم مرحوم آقای خمینی در ابتدا قائل بودند که بیع صحیح است اگر نهی باشد نهی علامت صحت است بعد برگشتند تعریف می کنند وفاقاً لبعض اهل الخلاف دیدم گاهی نهی در معاملات دلالت بر صحت می کند عجیب است حالا این روایت که خلاف آن معروفی است که از ابو حنیفه است .

انه نهی عن بیع و شرط البیع باطل والشرط باطل ، ثم اتیت ابن ابی لیلیا فاخرته که آقا این دو تا این جور می گویند فقال ما ادری ما قالا آنها چه گفتند من نمی دانم حدیثی هشام بن عروه ، عروه برادر عبدالله بن زبیر است ، عبدالله بن زبیر سیاسی بود بعدش هم بیعت برایش گرفتند ۸ سال هم به قول خودش امیرالمؤمنین تا اینکه کشته شد به اصطلاح به دست جیش عبدالملک بن مروان علی ای حال ، حجاج را فرستاد .

آن وقت عروه نه اهل فقه و اصول است خط فقاهاست است ایشان از عایشه چون عبدالله بن زبیر عایشه خاله اش می شود از او نقل می کند چون زبیر ، اسماء خواهر عایشه را داشت لذا روایت اهل سنت عن عروه عن عائشة زیاد است هشام پسر این عروه است هشام بن عروه بن زبیر عن ابیه عن هشام بن عروه عن ابیه عن عائشة قالت امرنی النبی ان اشتری بریره این یک قصه ی معروفی است قصه ی بریره کنیزکی بوده فاعتقها البیع جائز والشرط باطل .

پیغمبر آن وقت شرط کرد که به حساب میراثش بر موالیش نباشد پیغمبر فرمودند ما بال اقوام یشرطون شروط لیست فی کتاب الله این در کتاب الله میراث عبد بر مولایش است اگر کسی عبد آزاد شد کسی نداشت فوت کرد می رسد به آن کسی که او را آزاد کرده است اینها شرط کرد که این هم آزادش بکند اما میراثش برای این نباشد .

البیع جائز پیغمبر بیع را اجازه داد اما گفت این شرط باطل است قال ما بال اقوام یشرطون شروط لیست فی کتاب الله چون شرط مخالف با کتاب است ما هم می گوئیم شرط مخالف کتاب ، این معلوم می شود که شرط باطل را هم مبطل نمی دانسته است . این قصه ی بریره معروف است اصلا بحث مهم فقهی شان هم همین قصه ی بریره است .

ثم اتیت ابن شبرمة به او گفتم گفت البیع جائز والشرط جائز فقال ما ادری ما قال خلی تعجب آور بود هر سه نفر بالاخره ادب را مراعات کردند من نمی دانم آنها چه گفتند حدثنی مسعر بن کدام عن محارب بن دسار عن جابر بن عبدالله قال بعث النبی ناقة وشرط لی حولانها الی المدینة که تا مدینه به حساب بار ببرد صفحه ی ، بله البیع جائز والشرط جائز این همین فتوای اصحاب ماست .

انتهی ورواه ابن ماجه ورواه الحاكم ابو عبدالله فی کتاب علوم الحدیث یک کتاب معرفة الحدیث ، معرفة ایشان نوشته علوم الحدیث اما آن که من دارم الان معرفة علوم الحدیث یک معرفة به نظرم اضافه است نگاه کنید اگر دارید ، آن که دارند چاپ شده این کتاب چاپ شده تقریبا هم با آن مانوس هستم و انصافا هم خوب نوشته است .

اما مثل فرض کنید کفایه ی خطیب بغدادی نیست در درایة الحدیث کتاب خوبی است همان به نظرم معرفة علوم الحدیث باشد فکر می کنم فی الباب الاحادیث المتعارضة بعد آنجا سندش را نقل می کند بله و من جهة الحاكم ذكره عبدالحق فی احکامه وسکت عنه قال ابن القطان وعلته ضعف ابی حنیفة فی الحدیث چون عرض کردم محدثین اهل سنت او را تضعیف کردند ابو حنیفه را این اشتباه نشود الان در صحاح ست فقط یکی شان از ابی حنیفه حدیث دارد نه فقط بخاری یکی شان و بخاری هم اسمش را آورده به نظرم درباره ی

حالا من یک وقت در ذهنم بود سکتوا عنه دارد اگر زحمتتان نمی شود این تاریخ الكبير بخاری را ببینید نعمان بن ثابت به نظرم راجع به او دارد سکتوا عنه آن وقت معروف است که بخاری فوق العاده مودب است در جرح و تعدیل تا حدیث مثل مرحوم نجاشی ماست .

این کتاب تاریخ الكبير بخاری را بیاورید آخرش هم هست جلد ۸ است النعمان بن ثابت آن وقت گفتند اگر درباره ی کسی بگوید سکتوا عنه این شدیدترین تضعیف بخاری است این طور گفتند خیلی مودب است انصافا بخاری در کتاب تاریخ الكبيرش و تا حدی هم می توانیم تشبیهش کنیم به مرحوم نجاشی نزد ما ایشان هم تا حد زیادی مودبانه حالا تشکیک و اینها بخلاف مرحوم ابن غضائری که خیلی

تنداست ما تند تر از ابن غضائری نداریم ، این جدیدی های ما چرا این هایی که الان تازه وارد بچه مچه ها که وارد حدیث شدند چرا نا مربوط زیاد می گویند . اما به هر حال این خیلی به اصطلاح .

یکی از حضار: حاج آقا شیخ هم این روایت را آورده در امالی همین روایت را

آیت الله مددی: همین سه نفر؟

یکی از حضار: بله

آیت الله مددی: عجب .

یکی از حضار: علامه هم در تذکره آورده است .

آیت الله مددی: ها این سه نفر اما حدیث قشنگی است انصافا برای اطلاع بر جو فقهی آن زمان برای شما روشن بشود و علتش ضعف

ابی حنیفة فی الحدیث .

این را حاکم می گوید قبول نمی کند نیشابوری این تاریخ کبیر را ببینید به نظرم سابقا در ذهنم بود سکتوا عنه دارد ، بخاری . همان سکتوا

عنه ؟

یکی از حضار: سکتوا .

آیت الله مددی: سکتوا می گویند این شدیدترین تضعیف بخاری است چیزی به او نگفتند یعنی خیلی تند می خواهد بشود این است و

الا غالبا این طور تعبیر نمی کند .

یکی از حضار: کان مرجعا هم دارد که

آیت الله مددی: این را هم گفته شده که ایشان از مرجعه بود .

و علتش ضعف ابی حنیفة فی الحدیث ، علی ای حال واستدل ابن الجوزی فی التحقيق علی صحة البیع بشرط العتق به حدیث بریره عن

عائشة حالا آن بحث دیگری را ادامه داده که من فعلا نمی دانم ، یک یعنی دیگر می خواستیم باز بقیه ی حدیث را از کتاب جامع الاحادیث

بحث روایات امام عسکری بخوانیم .

یک مطلبی را هم چون چند بار من عرض کردم حالا بخوانیم حدیث عبدالله بن عمرو همین چهارتا قال قال رسول الله نقل می کند ابن

ماجة نقل می کند رواه اصحاب السنن الا ابن ماجه عرض کردم بخاری و مسلم قبول نکردند بقیه قبول دارند . عن عمرو بن شعيب حالا

ابن ماجه را هم بعد می گویم ، عن ابيه عن جده عبدالله بن عمرو این ضمیر جده به عمرو برمی گردد . قال قال رسول الله لا يحل سلف

وبیع ولا شرطان فی البیع گفتیم بیعتان فی بیع هم آمده بیعان فی بیع و لا ربح ما لم یضمن ولا بیع ما لیس عندک این چهارتا ، این چهارتا حالا آن شرطها را نمی دانم شرطان یا بیعان است فی بیع در روایات ما منحصر در کتاب نوادر الحکمة از سلیمان بن صالح نقل کرده بود عن ابی عبدالله .

این متن چهارتایی که الان از صحیفه ی ابن عمرو است عبدالله بن عمرو است این در روایات ما این است ، در کتاب عمار سه تا آورده بود ربح ما لیس عندک درش نبود آن هم منفردا نزد ما نزد شیخ از کتاب نوادر الحکمة بود اینها دیگر برای کتاب های خودمان را هم شرح دادیم .

قال الترمذی حدیث حسن صحیح این را قبول کردند و اختصره ابن ماجه ف ذکر منه ربح ما لم یضمن و بیع ما لیس عندک فقط ولم ینصف المنظرین فی مختصره بله ایشان منصفانه نقل نکرده اذ عذی ، عذی یعنی نصب ، نصب الحدیث الی بتمامه لابن ماجه گفته ابن ماجه حدیث را کامل آورده با اینکه نیست .

مع ان اصحاب الاطراف بینوا ، اطراف یعنی قسمتی از حدیث اصطلاحا به آن می گویند اطراف یک کتابی هست تحفة الاشراف فی معرفة الاطراف من دارم آن ده جلد دوازده جلد است اطراف یک اصطلاحی که است آنها دارند ما نداریم بله .

بعد دارد که چرا ترمذی گفته صحیح است لتصریحه فیه ب ذکر عبدالله بن عمرو و یکون مذهبه فی الابتداء من الاحتجاج بحدیث عمرو بن شعیب انما هو شک فی اسناده لجواز ان یکون ضمیر عائدا علی محمد ، چون متن حدیث این است عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه قال رسول الله ، آن وقت جدّه ، جد عمرو بن شعیب محمد است اسمش . عرض کردم عمرو پسر شعیب ، پسر محمد بن پسر عبدالله عمرو عاص اینها می گویند احتمال دارد ضمیره جدّه برگردد به عمرو اگر برگردد به عمرو محمد لم یدرک رسول الله می شود مرسل اشکالشان این است ، روشن شد آقا ؟

اصلا محمد می گویند قبل از پدرش عبدالله فوت کرد جوان بود فوت کرد و لذا عرض کردیم جناب ابن حزم در محلی همین چهارتا را قبول می کند می گوید صحیفه را قبول ندارد ، این چهارتا را قبول می کند همین چهارتایی که ترمذی گفته صحیح دقت کردید نکته ی فنی چه شد ؟ چون در اینجا این طور دارد عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه عبدالله بن عمرو عاص تصریح کرده که جد ضمیر جد برمی گردد به عمرو بن شعیب نه به ابیه ، معذرت می خواهم برمی گردد به ابیه نه به عمرو بن شعیب ، این ضمیر جدّه را تصریح فاذا صرح ب ذکر عبدالله بن عمرو انتفی ذلک دیگر این مساله ی ارسال از بین می رود انتفی .

وقال السهيلي في روض العنف من دقيقا معنى عنف ضبط كلمة عنف است لكن دقيقا نمی دانم مرادش چه بوده است ؟ هذه رواية مستغربة جدا عند اهل الحديث فان عندهم ان شعيبا انما يروى عن جده عبدالله لا عن ابيه محمد فان اباه محمدا مات قبل جده عبدالله يعني اينها بحششان سر اين بوده عن ابيه خيلي خوب درست عن جده ضمير جده به چه کسی برمی گردد ما باشيم و حسب ظاهر به عمرو برمی گردد می گویند نه به ابيه برگردد باز ضمير جده .

بله وقال ابن القطان في كتابه انما ردت احاديث عمرو بن شعيب لان الهاء من جده يحتمل ان تعود على عمرو فيكون الجد محمد فيكون الخبر مرسلا او تعود على شعيب فيكون الجد عبدالله فيكون الحديث مسندا متصل ، من گفتم اشكال دارند اين اشكال فعلا که کتاب دست من است اشكال را برای شما بخوانيم روشن شد که اينها

البته بعد از اين حالا اين حدود یک صفحه ، یک صفحه کمتر راجع به اين حديث نوشته ، اما در کتب اهل سنت مفصل تر از اين بحث دیدم حالا اين مقدار به همين مقدار الحمد لله به همين مقدار ایشان اکتفا می کنیم که مطلب روشن می شود بدبختی می گويم اين بد جور چاپ کرده اين صفحه ی ۱۸ است صفحه ی ۱۹ را نمی دانم چند ورق بعد چاپ کرده است اشتباه در ترتيب صفحات البته چون شماره دارد خيلي اشتباه نمی کند اما خيلي بد چاپ کرده اين قسمت اولش صحافی اش خراب است نسخه ای که من دارم مجبورم چند تا ورق بروم جلد تا صفحه ی ۱۹ برسم .

بله عرض کنم که فيكون ، بله فاذا كان الامر كذلك فليس لاحد ان يفسر الجد بانه عبدالله بن عمرو الا بحجة ودليل واضح نیست وقد يوجد ذلك في بعض الاحاديث عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عبدالله فيرتفع النزاع يعني بعبارة اخرى اگر تصريح شده جده عبدالله است اين درست است سند اگر تصريح نشده سند مجمل است روشن شد اين من عرض کردم كيفيت بحث را بين اهل سنت برای اينکه آشنا بشويم با اصطلاحاتشان اين سند عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده اين بحث را درش دارد .

وقد يوجد بتكرار عن ابيه ، يعني اين طور دارد عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن ابيه قال النبي يعني ابيه يعني ابي محمد ، و من الاحاديث ما يكون من رواية عمرو بن شعيب عن غير ابيه عرض کردم بخاری عمرو بن شعيب عن ابيه را نقل نکرده اما عمرو بن شعيب از غير از پدرش را نقل کرده است . معلوم شد اين دقت است ، چون اينها اشکالشان سر اين بوده که آیا اين صحيفه بوده يا سماع بوده دقت کردید ؟

عن غير و هي ايضا صحيحة كحديث البلال ، بخاری حديث را نقل کرده و لذا عرض کردیم یکی از عجایب شخصی که اينقدر ناصبی است بخاری از او نقل می کند . از او بدتر عبدالملک بن مروان نقل می کند با اینکه در ، البته همه شان ندارند ها عده ای شان چون واقعا

برایشان افتضاح است ، چون عبدالملک بن مروان در روز جمل ، حالا عبدالملک در لشکر عایشه بود دیگر پسر مروان بن حکم است در لشکر بود فرماندهی لشکر هم به حسب ظاهر طلحه بود این پشت سر طلحه بود این تیر زد به پای طلحه ، طلحه را این کشت عبدالملک این طلحه جزو عشره مبشره است می گویند شیعه چون طلحه را مثلا بد و بیراه به طلحه می گویند اینها مثلا مشرکند رافضی خبیث فلان این آقا کشت طلحه را اصلا این کشتش و حتی در عده ای از روایات خیلی عجیب است این واقعا یک تعجب است خیلی تعجب است عده ای از روایاتشان دارد همان جا رو کرد به پسر عثمان حالا این لشکر آمده به عنوان خون خواهی عثمان خیلی عجیب است با امیرالمؤمنین می جنگد به عنوان خون خواهی عثمان .

همین عبدالملک بن مروان به پسر عثمان می گوید قد کفیتک احد قتلة ایبک ، یکی از قاتلان پدرت را کشتم ، این خیلی عجیب است . عرض کردم این در همه ی متونشان نیامده است ها اشتباه نشود . این نمی دانم در لسان المیزان یا نه یک جای دیگر قد کفیتک احد قتلة ایبک شاید هم ابن ابی الحدید نقل می کند که رو می کند به ابان بن عثمان می گوید قد کفیتک احد قتلة ایبک ، خیلی عجیب است فرماندهی یک لشکری است که آمده به خونخواهی عثمان عبدالملک او را می کشد بعد با عبدالملک بیعت می کنند ببخشید با مروان پدرش اشتباه کردم به عبدالملک ، عبدالملک مروان پدرش مروان بن حکم بعد با او بیعت

اصلا بعد از اینکه معاویه پسر یزید خودش را خلع می کند با مروان بیعت می کنند ، بیعتش کم بود مهمش با پسرش همان خلیفه ی مهم بنی امیه عبدالملک بن مروان است ، مروان او را می کشد می گوید قد کفیتک احد قتلة ایبک .

یک وقتی یک جوانی بود از اهل سنت بعد معلوم شد دانشمند است اما خیلی عادی است برای مراکش بود وقتی به او گفتم تعجب کرد بعد این کتاب فتح الباری را آوردم اصلا بهتش زده بود اول خیال می کرد توجه نکند ، خوب عجیب است شما قاتل طلحه را آن وقت بخاری حدیث مروان دارد . یکی از معضلات کتاب بخاری که فتح الباری مقدمه دارد که چطور بخاری از مروان حدیث نقل می کند قاتل طلحه هم هست یعنی قاتل احد عشرة المبشرة .

اگر ما بگوییم این به جنگ امیرالمؤمنین رفتند شخص صالحی نیست ما می شویم مثلا کذا این آقا که او را کشته و بعد هم تعجب این است که تعبیر می کند احد قتلة ایبک و تعجب بیشتر این است که نمی میرد ایشان تیر به او می زند این همین جور روی زمین بود خون از او می رود تا می میرد . به نظر می آید ابن ابی الحدید دارد که حتی روی دو قدمش ایستاده بود نه ایستاده بود ، روی زانوهایش به لشکرش می گفتم بابا من را مداوا کنید این زخم است زخمم تیر را در بیاورید می گفت احدی به او اعتنا نکرد این خیلی عجیب است فرماندهی لشکر این آثار مقابله ی با امیرالمؤمنین بعد هم این کلام امیرالمؤمنین ما رأیت دم شیخ قرشی اضیع من ، ندیدم تا حالا دم یکی از بزرگان قریش مثل دم

من ضایع شده باشد ما رأیت دم شیخ قرشی اضیع من دمی ، این هم چیز عجیبی است این دنباله‌ی قصه هم خیلی عجیب است که روی دو زانو ایستاده بود و مطالبه‌ی کمک از لشکر خودش می‌کرد این فرمانده‌ی لشکر است خوب این تیر را در می‌آوردند و این را می‌بسند دیگر اینقدر خون از این رفت تا مرد . این مرگش در اثر خون رفتن بود و الا تیر ظاهر را دارد رماه فی اکحله .

اکحل در اصطلاح اهل طب اینجا را می‌گویند که الان ملیون می‌گویند چه می‌گویند اینجا یکی دو تا سیاه رگ به هم می‌چسبند که از آن خون می‌گیرند این اکحل این است . اما به نظرم در آن روایت مرادش از اکحل رگی است که در پاست به نظرم مراد این است حالا بحث اکحل باشد در جای خودش .

علی ای حال این هم جزو احادیث جزو امور غریبه است یعنی واقعا آن وقت تعجب این است که در فتح الباری می‌گوید خوب بله بخاری از او نقل کرده و قد روی عنه علی بن الحسین می‌گوید چون امام سجاد از مروان نقل کرده پس ، یعنی دقت کردید ؟ برای تصحیح حال مروان به امام سجاد پناه بردند ، دقت کردید ؟

اصلا انسان واقعا متحیر است که این انکار ولایت ائمه علیهم السلام کار را به کجاها می‌کشد این طور دنبال هم دیگر که می‌آید این سریال که دنبال هم می‌آید حالا حدیث مروان هم این است که امام می‌فرماید مروان مثلا حاکم مدینه بود یک چنین کاری کرد نه اینکه از ایشان حدیث چون روی عنه پس ایشان ثقة است دیگر چون روی عنه علی بن الحسین هست در

من وقتی به این آقا نشان دادم اصلا باور نمی‌کرد اولاً که اعتنا نکرد بعد برگشت و دید و نگاه کرد و دیدم خیلی ناراحت شده که این را از راه روایت امام سجاد آمدند توضیح دادند که چطور بخاری می‌آید از کسی که قاتل طلحه است و هم آن بعد آن سرانجامی را که در شرح حال ایشان نوشتند .

ورواه الحاکم ببینید فی المستدرک وقال حدیث صحیح علی شرط جماعة من ائمة المسلمین . دقت حاکم است چون حاکم مستدرک صحیحین نوشته است . باید بگویید شرط صحیح علی شرط البخاری یا شرط مسلم شرطهما ، چون می‌داند که این صحیح نیست علی شرطهما علی شرط جماعة چون سنن اربع نقل کردند ، دقت کردید ؟

این را دارد مستدرک که اینها مستدرک نیستند در واقع ، مستدرک باید بر شرط شیخین باشد عرض کردم تصریح می‌کند و هکذا رواه فلان و فلان و فلان عن عمرو بن شعيب وقد رواه عطاء خراسانی ثم اخرجه كذلك الى آخره .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين